

خردسالان

دوست

سال ششم

شماره ۱۳۳۱ ، شنبه

۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۸۸

۵۰۰ تومان





به نام خداوند بخشنده مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶



چی شده؟

۱۸



غذای من

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های زندگی

۳



با من بیا ...

۴



خانم غوله به عروسی می‌رود

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



سوال

۱۱



جدول

۱۲



کار خطرناک!

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۸۶/۸، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمابر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بام من بیا ...



دوست من سلام.

من میخ هستم. یک میخ خیلی خیلی مهم. چون اگر من نباشم، هیچ کمدی ساخته نمی شود. هیچ میز و صندلی ساخته نمی شود و هیچ تابلویی به دیوار آویزان نمی شود. حالا دیدی من چه قدر مهم هستم!

یک میخ کارهای زیادی دارد که انجام بدهد، اما من، آن قدر تو و مجله‌ی دوست خردسالان را دوست دارم که همه‌ی کارهایم را گذاشته‌ام و پیش تو آمده‌ام. پس زود مدارنگی‌هایت را بردار و با من بیا ...



خانم غوله به عروسی می رود

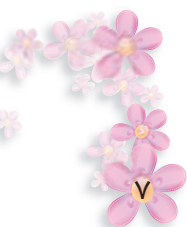
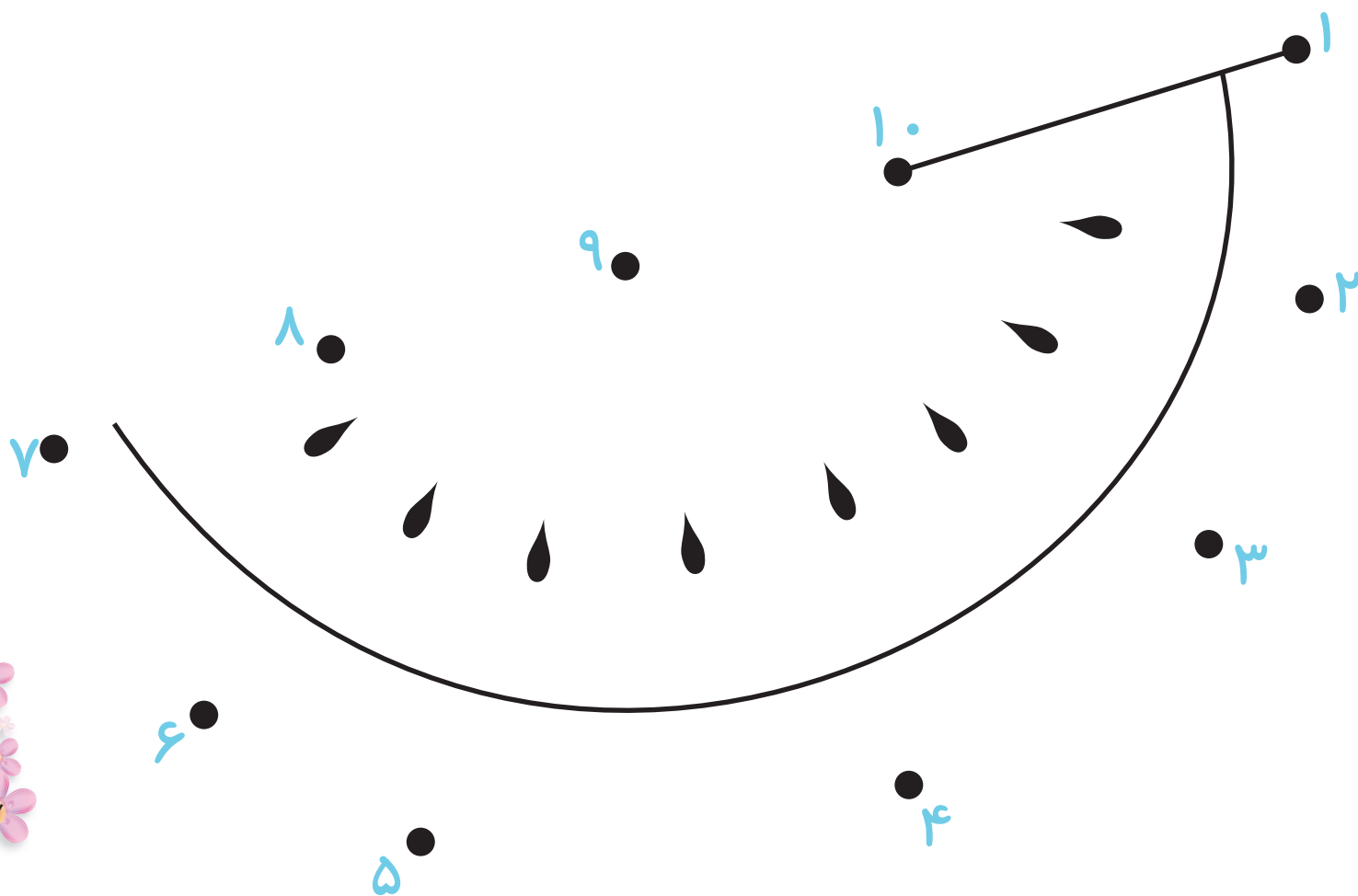
سرور کتبی

عروسی دختر شاه پریان بود. خانم غوله می خواست به عروسی برود، اما هرچه گشت لباس قشنگی پیدا نکرد. یک تکه ابر بزرگ توی آسمان می چرخید. خانم غوله ابر را برداشت و مثل یک لباس پوشید. بعد دنباله‌ی لباس ابری را بالا گرفت و به عروسی رفت. مهمان‌ها داریه می زدند و می خواندند. بچه دیوی می رقصید. همه چیز آماده بود، سفره‌ی عقد، آینه‌ی بخت، نقل و نبات، خانم غوله جلو دوید و روی سر عروس قند سایید. عاقد گفت: «عروس خانم! عقدت می کنم، عقد مدارا، برای پادشاه ده بالا ... مهریه‌ات یک کیلو شاخ غول، یک جفت چراغ جادو، یک قالیچه‌ی پرنده ... و کیلم من؟» خانم غوله گفت: «عروس رفته گل بچینه!» عاقد دوباره گفت: «عروس خانم، دیو ناز خانم، عقدت می کنم، عقد مدارا، برای پادشاه ده بالا ... مهریه‌ات یک کیلو شاخ غول، یک جفت چراغ جادو، یک قالیچه‌ی پرنده ... و کیلم من؟» خانم غوله گفت: «عروس رفته گلاب بیاره!» عاقد دوباره گفت: «دیو ناز خانم! عقدت می کنم عقد مدارا، برای پادشاه ده بالا ... و کیلم من؟» عروس می خواست بگوید بله! که یک دفعه نور سفیدی همه جا را روشن کرد. بعد هم غرنب ... غرنب ... صدای چی بود؟ عاقد گفت: «صدای عروس بود؟»





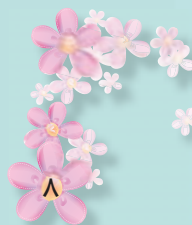
دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.





فرشته‌ها

پدر و دایی عباس، می‌خواستند برای نماز به مسجد بروند. گفتم: «چرا در خانه نماز نمی‌خوانید و به مسجد می‌روید؟» پدرم گفت: «مسجد خانه‌ی خدا است. خدا دوست دارد همه‌ی مردم با هم دوست و مهربان باشند. وقتی همه به مسجد می‌آیند و در کنار هم نماز می‌خوانند، خدا خیلی خوش حال می‌شود.» گفتم: «مرا هم به مسجد می‌پرید؟» پدرم به حسین که کنار من ایستاده بود نگاه کرد و گفت: «اگر قول بدهید ساکت و آرام باشید و بازیگوشی نکنید، هردوی شما را با خودمان می‌پریم.» من و حسین قول دادیم و همراه پدر و دایی عباس به مسجد رفتیم. ما خوش حال بودیم، چون می‌دانستیم که خدا از دیدن ما در مسجد خوش حال است.



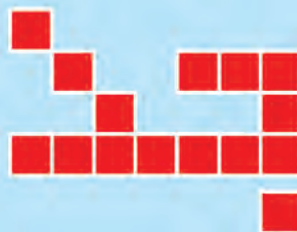
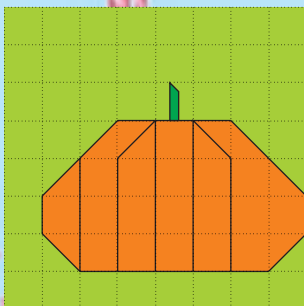


سوال

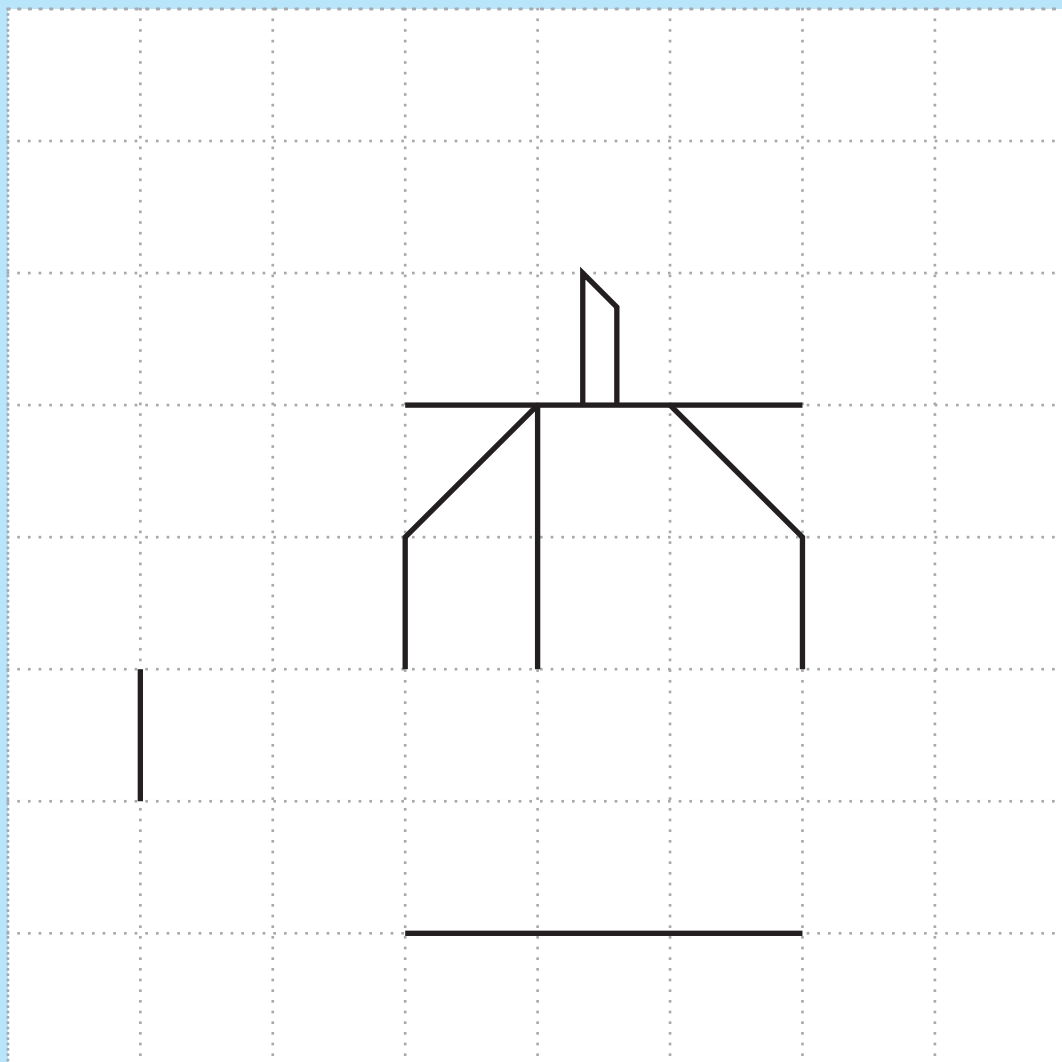
دویدم و دویدم
به یک سوال رسیدم
کيه که توی دنیا
ماهی می ده به دریا؟
برف و تگرگ می سازه
درخت و برگ می سازه؟
به بلبلا آواز می ده
به موش دم دراز می ده
به آدم ها خواب می ده
آفتاب و مهتاب می ده
جواب تو آسمونه
خدای مهربونه
هر بچه ای می دونه

ناصر کشاورز





جدول را کامل و رنگ کن.



باز کار خطرناک ...؟

یک روز در حیاط خانه :



هی ساسان، ببین من چه کار می کنم.



نه جقیقین ، کرجه پیر از ما شیشه ، خیلی خطرناکه !



آ... در
حیاط بازه !
چطور به پیرم
با اسکیتها من
به چرخ توی
کرجه میزنم ،
خیلی کیف می ده ها

اما بیست ساعت بعد :

تبه سلامت ساسان! کاشی خوبی چقدر کیف داد، انقدر لای ماشین ها و برادر دادم!

وا!... یعنی چی؟! تو چرا سبک لای؟



ببینم، تو ناراحتی که من سبک لای؟

ساسان جان، این قصه هارو سبک ختن که نذران ما بچه ها خوش بگذرونیم! می بینی که سبک و سحر و گفته و سبک لای!

خلاصه انقدر زود باور باش.



نه جیغی چون... اما آخه این داستان باید نشون می داد تو چه کار بدو خطر ناک می کردی!

بابا تو دنگه خیل ترسوتی، بیین من چه کارها بلد ام، مکتی وارد ام!

یعنی
این کارها
شجاعتمه؟

مهاجران جهان من هم سعادت می روم توی کریه،
آسایش بازی و وقتی سلامت برگشتم می فهمی که
بی خود می ترسیدی.

این داستان ها دنگه
خیلی تکراری شدن.
شوق معلومه دنگه، نه سعادت
دنگه، جیتیل زحمت و
درب و داغون بر می گرده!



پایانی!



چی شده؟

چی شده؟

فیل نفس کشید و نفس کشید و ... ها ...

هاچی

مورچه از لانه بیرون آمد و فریاد زد: «وای

زلزله آمده!»

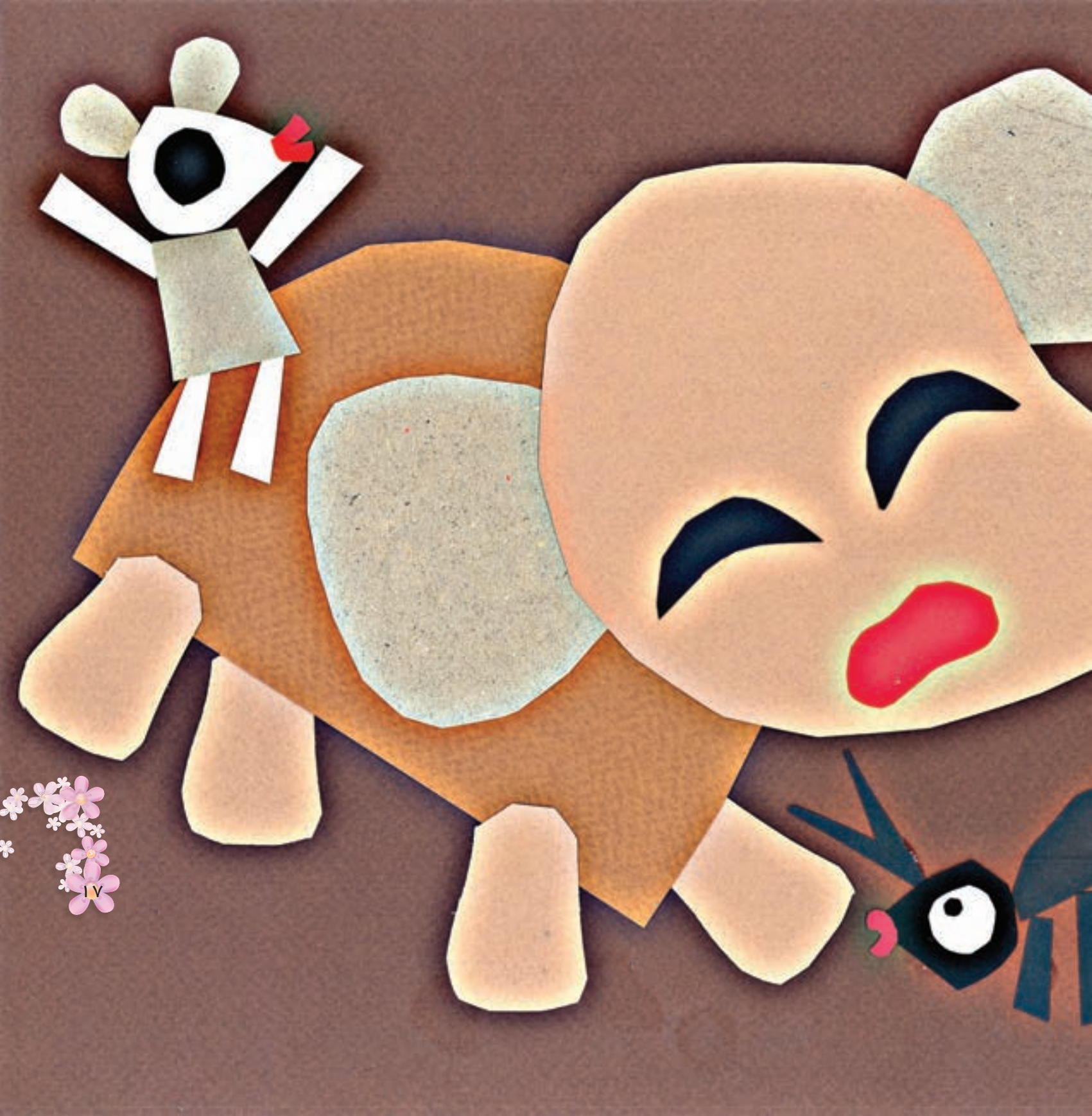
سوسک از لانه بیرون آمد و فریاد زد: «وای!

طوفان شده!»

موش خندید و گفت: «نه بابا! فیل سرما

خورده!»







زنبور



کفشدوزک



گل



برگ

علف



گوسفند



کرم

غذای من

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز زیبای بهاری، روی  سبز و نرم خوابیده بود. درخت یک 

روی او انداخت تا لحافش شود. ناگهان  از راه رسید و شروع کرد به خوردن

 گفت: «این  لحاف من است. چرا آن را می خوری؟» 

گفت: «نه! این  غذای من است!» و تمام  را خورد.  دوباره

چشم‌هایش گرم خواب شده بود که  از راه رسید و شروع کرد به خوردن 



گفت: «این تشک من است، چرا آن را می خوری؟» گفت: «نه این

غذای من است.» و تمام را خورد. پر زد و رفت روی نشست.

هم نرم بود و هم خوش بو. می خواست بخوابد که سروصدای ویز ویز

را شنید، چشم هایش را که باز کرد، را روی دید. با غصه گفت: «

وای! جان نکند می خواهی این زیبا و خوش بورا بخوری!» با تعجب

پرسید: «چه کسی گفته که ما می خوریم؟» گفت: «،

می خورد، هم تشک من شاید تو هم می خواهی بخوری!»

خندید و گفت: «نه جانم! من می خواهم شهد را بخورم.» گفت: «پس

من می توانم روی این بخوابم؟!» گفت: «بخواب!» خیالش راحت شد

، چشم هایش را بست و خوابید. یک خواب خوش و شیرین و خوش بو.

قصه‌ی حیوانات



روباه همان دور و برها، منتظر یک فرصت بود تا پیرد و یکی از آن‌ها را بگیرد.



یک روز وقتی مرغ‌ها و خروس دور از لانه مشغول دانه خوردن بودند



بال‌هایش را باز کرد و به طرف روباه دوید.



ناگهان، خروس او را دید.





روباه از ترس دوید و پشت بوته‌ها پنهان شد.



خروس بر سر روباه فریاد زد و پرهای گردنش را بلند کرد.



خروس قهرمان به همراه مرغ‌ها به لانه برگشت.



آن وقت با خیال راحت ایستادند و روباه ترسو را تماشا کردند.





بازی

به این شکل‌ها بادقت نگاه کن.

در هر ردیف یک شکل دوبار تکرار شده است آن را پیدا کن و علامت بزن.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

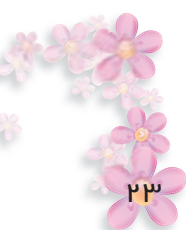
قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشورهای همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال
اروپا، آفریقا، ژاپن ۱۰۰۰ ریال
آمریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸ - هر ماه ۴

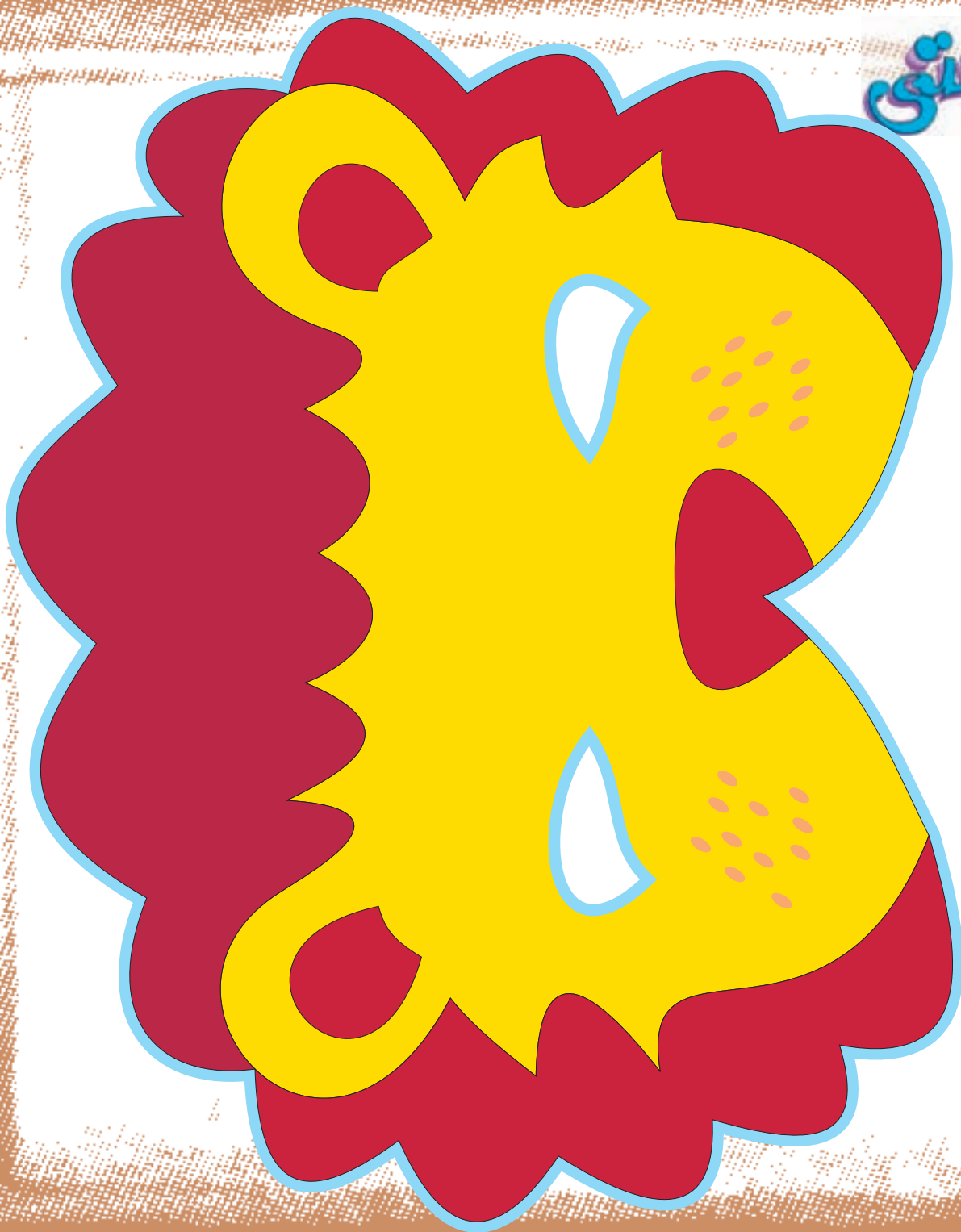
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهارراه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر
بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.



شکل را از روی خط آبی قیچی کن.
دو طرف ماسک را سوراخ کن و کش ببند.



دوست خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۸

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشانی گیرنده:

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



مصطفی رحمان دوست



تراشهای زندگی

چه آسمان آبی قشنگی

چه روز رنگارنگی

صبحانهات حاضره، بفرما

بگو سلام، خدای روز زیبا

صبحانهات رو زود بخور

بزن بریم به کوچه

نان و پنیر، چایی و شیر، کلوچه

کوچه‌ی ما صبح‌ها، چه قدر تمیزه

کاشکی کسی، آشغال‌هاشو، تو کوچه‌مون

نریزه



